هذا الكتاب كتاب واهب التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نور قلوب الذاكرين والعارفين والموحدين
بقول لا اله الا الله محمد الرسول الله والصلوة والسلام على رسوله
المصطفى ونبيه المجتبى وعلى آله واصحابه اجمعين اما بعد این
رساله ایست در بیان اقسام اذکار و اشغال و مراقبات و تصورات و مشاهدات که اجمع بزرگان
مشایخ کبار اخذ شده رضوان الله علیهم اجمعین آنرا برای رفع تعوق سالکان و طالبان راه حق جل و علا
مقید و السته مسمی بموهب زبیر کمترین آستان بوستان جناب ولایت مآب حضرت پیر دستگیر قیوم الزمان مقبول
بحق و معوض و مستقر از غیر خواجگی خواجه محمد زاهد قدس سره شیخ قطب الدین محمد اشرف حسین بن شیخ عنایت الله
بتاجر الشهید علی بعض محبان قلبی و ملازمان صمیمی که بصورت و معنی همه با یکدیگر صحبت لله و فی الله بودند این
که جزء متعدد بودند در سلک و رشته جمع کرده آمد تا اگر طالبان و سالکان را بوقتی من الاوقات بکار آید
اگر به فضل و کرم و عنایت الهی جل شانه منحصر بر کثرت اذکار و اشغال و غیره نیست بلکه اینها همه مخصوص جذبه
من جذبات الحق و توجه رحمان حصول مقصد اقصی و نتایج ثمرات آن میسر و محصل می گردد ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم چون جام سعیم مشکور از بزرگان دین
شکر الله سعیهم این اعمال اکثر ذاکر دین است سعیم شاید که مثل من بهجی را رغبت را این لآلی بطلب سلوک
و جذبات الهی رساند و از اذواق و اشواق اینها نصیبک نیل و حظ وافر فراگردد جامع این کلمات
را دعای خیر خاتمه یاد آورد و این رساله بر سه قسم اختصار افتاد فصل اول در اذکار و اشغال فصل دوم

در اوقات و مشاهدات و تصورات و غیره **فصل سیوم** در لطایف سنیه بیش چون سالکی مبادی را
بواسطه این نشان سلسله نوق در حرکت آید و داعیه طلب قوی گردد که بر کلفت نشود خالی بسند نکند
اجتهاد بر بندد و حتی المقدور در تحصیل حصول مطلوب حقیقی کوشد شاید که توفیق موافقت آید و حق
مساعدت نماید و اعلای اطوار سلوک مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم در تحصیل مقصود حقیقی طریق
سلوک حضرة خواجگان بزرگوار و خلفای ایشان اعنی علیه صدر مسند ارشاد و هدایت حامل طریقه
و هدایت قطب اهل طریقت و عرفان مظهر صفات انسانی بالی و ملکی مورد اخلاق سبحانی وارث الانبیا
والمرسلین خواجه بزرگ بهاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف بنقشبندی قدس الله سره الاقدس
چه طریق ایشان اقرب طرق است الی مقصد الاعلی والمطلب الاقصی وهو الله سبحانه و تعالی فانهم تخلصوا
حجب التعینات عن وجه الذات الاحدیة فی الکل بالمحو والفنای فی الوحدة حتی تشرق سبحات جلاله
فحرق ماسواه و تحقیق نهایة سیر مشایخ طرق دیگر بدایت طریق خواجگانست قدس الله اسرارهم
چه اول در آمد این بزرگواران در سر حد فنا است و سلوک ایشان بعد از جذبه است یعنی تفصیل مجمل
توحید که مقصود از آفرینش عالم و آدم همین است و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون
حضرة مخدومی عارف جامی قدس الله سره الساسی میفرمایند رباعی بر مسند فقر چون به بینی شاهی
ز اسرار حقیقت به تعین آگاهی ٭ گر نقش کنی بلوح دل صورت او ٭ زان نقش بنقش نقش باشی تا
رباعی سر غم عشق در دمندان دانند ٭ خود مستان و خود پسندان دانند ٭ از نقش
توان بسوی بی نقش شدن ٭ وین نقش بنقش نقشبندان دانند ٭ طریق توجه حضرة خواجه و خلفا خلفای ایشان
قدس الله اسرارهم در پرورش نسبت باطن چنان است که بر گاه خواهند بدان اشتغال نمایند اولا صورت





آن شخص را این نسبت از و یافته اند در خیال آرند و از مرتبه آن که اثر حرارت بکیفیت معهود ایشان
و عبارت از کیفیت بجود نسبت پیدا نمود و حرارت بیش ملازم آن کیفیت بوده باشد صورت
و خیال که آینه روح مطلق است متوجه قلب صنوبری که عبارت است از حقیقت جامع انسانی
که مجموع کائنات از علوی و سفلی منفصل آنست اگرچه آن انفصال در اجسام متصور است اما
چون نسبت میان او و میان این قطعه لحم صنوبری است پس توجه باین لحم صنوبری باید نمود و حواس
و [illegible] ترقی را بدان باید بست و حاضر آن باید بودن و بر دو دل نشستن و بآن مدار هم
در این کیفیت غیب و بیخودی رفع نماید و آن کیفیت را اراحی فرض میباید کردن و در پی آن
رفتن و هر فکری که در آید متوجه قلب خود نفی آن کردن و بآن فکری جزوی مشغول نشدن و درین محل
بکلی در گرفتن تا آن نفی گردد و زمان کیفیت امتداد یابد و از هم نگسلد و در ترقی صفت بیخودی بکوشد
و سعی بلیغ بکار برد خواجه علیه الرحمة میفرماید مصرع مرا بآن و خود را بآن بیخودی ده ٭ اگر تشویش
خاطر رود باحضار خیال صورت مرشد مندفع شود و الا سه نوبت نفس را بقوة برند و اگر باز خاطر
عود کند باید که بعد از تحلیل سه نوبت بگوید استغفر الله من جمیع ما کره الله قولا
و فعلا و خاطرا و رسما و ناظرا و کا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و اگر باز دفع نشود چند نوبت تکرار کند کلمه لا اله الا الله یعنی لا موجود الا الله بگوید و اگر باز دفع نشود
چند نوبت بجهر بگوید و اسم الله را مد کند و اگر باز ملول شود ترک کند و آن خطره را از موجودات
ذهنی داند لا تنکر الباطل فی ظهوره فانه بعض ظهوراته و ورزش در حصول این نسبت چندان باید
که در غیبت و بیخودی رود هر چند یاد آنی که این غیبت و بیخودی در ترقی باشد فکر در اشیا و توجه
بجزئیات عین کفر است یا خودی کفر است و بیخودی دین است ابیات تو مباش اصلا کمال اینست
ز اول تو وصال اینست پس الفقیر دایم همه جا با کس در [illegible] میدار بهمه جمع دل با
و قلة الکلام و قلة المنام و قلة الطعام بر تو شرط ضرور است هر چند رغبت بیشتر این

این نسبت قوی گردد و از غضب این نیز احتراز ضروریست که غضب راندن طرف باطن را از ذکر
معنی نهی سازد و بعضی ازین طایفه قدس الله اسرارهم بجای توجه شیخ و نگاهداشت صورت
توجه بصورت کتابی و نگاهداشت بیت رقمی کلا لا اله الا الله با اسم ذات مبارک الله موجود
خواه آنرا در محلی خارج از خویش نوشته بنظم حس یا خیال ملاحظه فرمایند خواه در هوای دل
و سینه تخیل کنند چه مقصود از توجه به بعضی از امور گویند دفع خطرات متفرقه است و بعضی از
طریق منسوب بسلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره الاقدس در ابتدا اذکار
جهر سنگی و کلوخی و غیره میکنند و بدین طریق که چشم ظاهر بر آن میدوزند و اصلا چشم نمی
و بجمع قوای ظاهری و باطنی متوجه آن میشوند تا آن غایت که خواطر بالکلیه منقطع میگردد
و کیفیت نسبت بیخودی دست میدهد قال بعضهم قدس الله تعالی اسرارهم نوع عالی از توجه آنست
که طالب متوجه ملاحظه حضرت عزت سبحانه مجرد از الباس حرف صورت و حرفی و عبارتی
توجه خود سازد و نگذارد که بلباس حوادث از چشم و جوهر و عرض زحمت آورد از این سبب
تصور نتواند بنابر حدیث شریف رایت ربی نورا اینجا حضرت عزت را بصفت نوری
نامتناهی برابر بصیرت بدارد قال بعض الکبراء انتم توجهات بحضرة حق جل شانه و حال
مراتب حضور مع المطلوب المطلق آنست که بعد از تعطیل قوای جزئیه ظاهره و باطنه از ادراک
ذات مختلفه و فارغ گردانیدن خاطر از هر علمی و اعتقادی بل عن کل ما سوی المطلوب الحق
سبحانه و تعالی توجه بحضرة حق کنی بر وجهی که معلوم حق است یعنی چنانکه اوست واقع آن
مقید به تنزیه و تشبیه مسموع یا مظنون بلکه بوجهی مجمل مطلق هیولائی صفه که قابل هیچ
صور و امورست که از حضرة حق تعالی بر و فایض گردد پاک از نفس اعتقادات مستحسن
و مستقبح شیخ ابو الجناب کبریه قدس الله اسرارهم میفرمایند ذکری که جاریست مر نفوس
حیوانات را از انفاس ضروریه ایست زیرا که در بر آمدن و فرو رفتن حرکات

بغیب هویت حق

بغیب هویت است خواهند یا نخواهند همین حرفیست که در اسم باشد الف لام برای تعریف
و تشدید برای مبالغه در آن نسبت باید که طالب هوشمند در نسبت آگاهی بحضرة الهی جل جلاله بر این دم بود
که در وقت تلفظ این حرف شریف هویت ذات حق سبحانه و تعالی ملحوظ او باشد و در فرو رفتن
در داخل نفس واقف باشد که در نسبت حضور مع الله اصلا فتوری واقع نشود و بی تکلف نگاهداشت این
نسبت دل او حاضر بود و بی تکلف نتواند که این صفت از دل دور کند و دوام این نسبت صفت
انسان در جناب حضرة حق سبحانه و تعالی قوی ترین نسبت است و در دوام این نسبت باید که همت
سبحانه بر وصف بقای تعالی این صفت طلبد اگر بعمر ابدی در نگاهداشت این نسبت سعی کند
هنوز حق آن گذارده نشود و این حالت بی قطع تعلقات ظاهر و باطن حاصل نگردد از وجهی زیادتی
از لفظ و تلفظ کوتهی و از روی مدلول ربانیت بلکه بیشتر است و مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم
از جمله اذکار بموجب حدیث شریف حضرة صلی الله علیه و سلم کلمه لا اله الا الله اختیار کرده اند و صورت
این ذکر مرکب است از نفی و اثبات و تحقیق راه بحضرة عزت سبحانه باین کلمه توان برد و در کلمه
توحید نفی ماسوای حق سبحانه و اثبات او جل شانه است و خلاص از شرک خفی جز بمداومت دوام
این کلمه مبارکه حاصل نیاید و در وقت جریان این کلمه مذکور ذاکر را باید که دل با زبان موافق
دارد و در نفی جمیع ممکنات را بطرفه مطالعه نماید و حرف اثبات وجود قدیم جل ذکره بعین تفاصیل
کند تا صورت توحید در دل قرار گیرد و در اوقات فتور راه نیابد و دل با جوهر دل متحد شود تا
دارد در هذه ذکر فانی گردد چنانچه حضرة خواجه بزرگ قدس سره فرموده اند هر چه دیده شود و دانسته
و شنیده شود این همه غیر است بکلمه لا نفی آن باید کرد نفی خواطر نمود اعظم سلوک است نفی تصرف عدم وجود

موافق غیر منازع بود و حق ایشان بجا آرد و متوقع حق خود نماند [illegible]
ترکی کرد اگرچه خود بر حق بود الا جایی که در نزاع جای تحمل آید [illegible]
اگرچه بسبب اصلاح ذات البین و حسب المقدور و حسن رضا و آب خود کند و بسبب [illegible]
و احسان نباید داد آب صحبت با اجانب آنست که بر همه بنظر شفقت [illegible]
و بر اندازه بدخلقی ایشان باید ماند و فضل خود بر کسی نخواهد و حق [illegible]
و سلوک خفی دارد و دلیل و بی اعتبار نشود و در [illegible]
امیر ایشان بر سبیل دارد و بسبب غنای ایشان [illegible]
فضیلت غیر ملحوظ دارد [illegible]
نماید فقط تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] از کلمات قدسیه حضرت خواجه بزرگ است این هشت عبارت که بنای طریقه خواجگان بر آنست قدس
ارواحهم هوش در دم نظر بر قدم نظر در وطن خلوت در انجمن یاد کرد بازگشت نگاه داشت
یاد داشت و غیر این بر هیچ داشت و پوشیده نماند که سه کلمه دیگر هست از جمله مصطلحات این طایفه علیه
و آن وقوف زمانی و وقوف عددی و وقوف قلبی که جمله یازده کلمه باشند و چون حضرت خواجه
سلسله خواجگان اند لاجرم درین مقام الفاظ مصطلحه ایشان که در السنه طریقه ایشان
موقوف بر آنست هم عبارات شریفه این طایفه در ضمن بیان [illegible] شرحی میباید [illegible]
و التفصیل و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل هوش در دم و آن آنست که [illegible]
برآید باید که از سر حضور و آگاهی باشد غفلت بان راه نیابد و مولانا سعد الدین [illegible]

[illegible] هوش در دم یعنی انتقال از نفسی بنفسی می باید که از سر غفلت [illegible]
[illegible] در هر نفسی که میبرآید از حق سبحانه و تعالی خالی و غافل نبود شیخ ابو الجناب نجم الدین کبری
[illegible] در رساله نواتح الجمال میفرماید که ذکری که بر نفوس حیوانات جاری است انفاس [illegible]
[illegible] آمدن و فرو رفتن نفس حرف [illegible] اشاره بصحت هویت حق سبحانه که [illegible]
[illegible] همین حرفیاست که در اسم مبارک الله است و الف [illegible] از برای تعریف است
[illegible] برای [illegible] پس می باید که طالب هوشمند در نسبت آگاهی بحق سبحانه
[illegible] بان حرف شریف هویت حق سبحانه ملحوظ میباشد و در فروغ
[illegible] در نسبت حضور مع الله تصوری واقع نشود تا هر شب با بجا کی تکلف
[illegible] و این نسبت [illegible] حاضر دل او بود و بتکلف نتواند که این نسبت را از دل دور کند
نظر بر قدم آنست که سالک را در رفتن و آمدن در شهر و خرابه [illegible] نظر بر پای او باشد
تا نظر او پراکنده نشود و بجای که پای باید نهاد می تواند که نظر بر قدم [illegible] سالک
[illegible] قطاع ساعات هستی و طی عقبات خود خود بر هستی یعنی نظر همیشه بر جا [illegible]
[illegible] کم زده لی هوش دم در نگذشته نظر پیش از قدم پس که زخود [illegible]
[illegible] نظر [illegible] آنست که سالک در طبیعت بشری [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] ملکی و [illegible] صفات حمیده انتقال کند و پوشیده نماند که احوال مشایخ [illegible]
[illegible] مختلف افتاده است بعضی در بدایت [illegible] و در نهایت [illegible] و بعضی در بدایت
[illegible] در نهایت [illegible] در بدایت و نهایت [illegible] و بعضی در بدایت

و نهایت مقیم باشند و نور نکنند و بعضی در بدایت و نهایت نور کنند و مقیم نشوند و بر یکی از
در نور و اقامت مبنی صادق است چنانچه در ترجمه معارف مشروح است اما طریقه خواجگان
سرخ در نور و اقامت آنست که در بدایت حال چندان نور کنند که خود را بکلیت
پس در خدمت او مقیم شوند و اگر در دیار خود کسی از مشایخ یابند ترک نور کرده
و بسی کشد که در چهل ملک و اگاهی و بعد از حصول صفت ملکه نور و اقامت علی الدوام
خواجه عبد الله قدس سره میفرموده اند که مبتدی چار ادب نور چهار است بی حاصل نیست
هر چهار مبتدی را باید نشست و صفت تمکین حاصل کرد و ملکه
بدست می باید آورد و بعد از آن که بر جای هیچ مانع نیست
خدمت بی و الله شیخ چنان نور دیدن نشستن و نور کردن که حرب است بی عمل
چنان که دیدن خلوه در انجمن آنست که بظاهر با خلق و بباطن با حق
از درون نتوانست و در بیرون میکاوید انجمن زیاد دلش که چه نتوانند چنانچه حق سبحانه و تعالی
از رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشاره باین مقام است خواجه اولیا کبیر قدس سره میفرموده اند
که خلوه در انجمن آنست که اشتغال و استغراق در ذکر بمرتبه رسد که اگر بازار در آید هیچ آنچه و آن از
بسبب استیلای ذکر بر حقیقت دل حضرة خواجه عبد الله قدس سره میفرموده اند که بسبب اشتغال
بدکر از درون بیرون و اتحاد و زندگی هیچ شغل در باطن مرتبه بر سد که در مخاطبت مشغول
که خود گویند ذکر نشود و این تا بحق و اتحاد نفس بکلی و آن عبارت است
حضرة مولانا سعد الدین کاشغری قدس الله سره فرموده اند که طریق تعلیم آنست که

بلکه دل را از خطور اغیار نگاه می‌دارد و نسبت هر وجهی در هیچ مقامی از مقامات قوه متخیله از ذکر
معزول گردد و بی‌نسبت نماند که غرض قوه متخیله بمقام از عقل و اگرچه هیچ نسبت باشد نزد اهل
لقا بغایت عظیم است آن از نوادر است و بعضی از اولیا را احیانا این معنی دست می‌دهد چنانکه شیخ
در بیان سیر قلب ذکر این کرده است با اینکه مقصود از این نیست که عبارة از دو نگاه
و بکلی بر سبیل ذوق و وقوف زمانی آن است که بنده واقف احوال خود باشد که در زمانی
موجب شکر یا موجب عذر در حال قبض یا استغفار مشغول شود و در حال بسط بقیام
در حال از وقوف زمانی است بنیاد کار سلوک در وقوف زمانی بر سه عیب
و وقوف زمانی نزد صوفیه عبارت از محاسبه است که هر ساعت بر پا می‌کنند
اگر بنقصان است باز گشت میکنند و عمل از سر میگیرند و وقوف عددی اعتبار
عدد در ذکر قلبی
فلانی مر فلانی را بوقوف عددی امر فرمود مقصود ذکر قلبی است با رعایت عدد مجرد رعایت در ذکر
و ذاکر باید که در یک نفس سه کرة یا پنج یا هفت یا هشت و یک کرة گوید و عدد طاق را لازم شمرد
چون از هشت و یک کرة گذرد و اثر ظاهر نشود دلیل باشد بر بنا حاصل آن عمل بسیار گفتن
هر چه گوید از حضور و وقوف باید که باشد تا نتیجه دهد و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود
منتفی شود و در زمان اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه
حضرة خواجه بزرگ فرموده اند که وقوف عددی اول مرتبه علم الیقین است
که اول مرتبه علم الیقین مطالعه آثار جذبات الوهیت بود چه آن یقینی بود که موصل است

بر باطن دل مکشوف می‌گردد است اما نهایت که وقوف عددی را الیقین علم الیقین است آن باشد
تا نفس شود بر شمار یک واحد حقیقی در مراتب اعداد که بنا بر آن و وقوف است بر شمار یک واحد عددی
تا اعداد حساب بی‌نسبت نماند که علم الیقین علمیست که اهل فرست متعلم الهی و وقوف و فهم زبان
الاصل عقلی و نشود بنقلی چنانچه کلام قدیم در حق حضرة مختصر علیه السلام و مورد علما
و میان علم الیقین و علم الیقین عبارت است از ادراک معانی نور ذات
الهی و صفات و علم الیقین کنایه از ادراک معانی و فهم کلام است از حق سبحانه بطریق الهام و وقوف قلبی
اول آنکه دل ذاکر واقف و آگاه باشد بحق سبحانه و آن از مقوله یاد داشت است
ذاکر از دل واقف بعد در اثنای ذکر متوجه قطع نظر بی‌الشکل نفس ذاکر را در اعتبار دل میکند
و الاصول و گویا بنزد نرسد و نگذارد که از ذکر مفهوم در خاطر دل اهل کند و حضرة خواجه بهاء الملة
والدین قدس سره در ذکر حبس نفس و رعایت عدد را از لوازم نمی‌شمرند و یاد وقوف قلبی
گفته اند فهم میدارند و لازم می‌شمرند برای آنکه خلاصه مقصود اوست از ذکر و وقوف قلبی است
خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق قدس سره وفات نزدیک رسیده است چهار کس از اصحاب خود
که بعد کرمی بنشیند در مقام دعوت و ارشاد مستعد یافته اند و بعد از نقل حضرة خواجه بزرگ
از این چهار کس بادار ارشاد قیام نموده اند و خلق بحق دعوت نموده والله اعلم بالصواب

تمام شد